



اسلام در انقلاب ایران نه افیون توده بلکه روح یک جهان بی روح بود

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز پسامدرنیسم در جریان انقلاب اسلامی ایران به تهران و قم مسافرت کرده و از نزدیک شاهد وقوع انقلاب بوده است.

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز پسامدرنیسم در جریان انقلاب اسلامی ایران به تهران و قم مسافرت کرده و از نزدیک شاهد وقوع انقلاب بوده است.

تحلیل فوکو از انقلاب اسلامی ایران با دیدگاهش در دو مقوله قدرت و تاریخ مرتبط است. وی در تاریخ نوعی عدم پیوستگی را مطرح می سازد و قدرت را به مسائلی مانند آمادگیها، تدابیر، تاکتیکها و چگونگی انجام وظایف مربوط می داند و آنرا در اختیار انحصاری صاحبان آن نمی داند. وی دلیل انقلاب اسلامی را انگیزه های مادی و اقتصادی نمی داند.

از دیدگاه فوکو زبان شکل و محتوای مذهبی انقلاب اسلامی ایران امری عارضی، اتفاقی و تصادفی نیست بلکه تشیع بود که با تکیه بر موضع مقاومت و انتقادی سابقه دار خود در برابر قدرتهای سیاسی حاکم و نیز نفوذ عمیق و تعیین کننده در دل انسانها توانست نقش آفرینی نموده و مردم را علیه رژیم که یکی از مجهزترین ارتش های دنیا را داشت و از حمایت مستقیم آمریکا و سایرین برخوردار بود به خیابانها آورد.

به نظر او هدف اصلی ایرانیان ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بوده است. آنها راه اصلاح را در اسلام یافتند.

فوکو برای درک انقلاب اسلامی مستقیماً به سراغ مردم انقلابی در خیابانها رفته است. به نظر وی از دید مردم حاضر در خیابانها و تظاهرات و درگیریها، حکومت اسلامی از یک طرف حرکتی برای ارائه نقش دائمی و تعریف شده به ساختارهای سنتی جامعه اسلامی و از جانب دیگر راهی برای وارد کردن ابعاد معنوی در زندگی سیاسی بود. مفهوم «معنویت گرایی سیاسی« قلب تحلیل فوکو از انقلاب ایران را تشکیل می دهد. بدین ترتیب فوکو انقلاب اسلامی را یک انقلاب فرا مدرن خوانده است.

میشل فوکو که ناقد رادیکال تجدد و ساختارهای درهم تنیده قدرت آن بود، در انقلاب ایران امکان مقاومتی معنوی در برابر تجدد می دید که سرشتی متفاوت با انقلاب های چپ در جهان دارد و می تواند سراسر نظام مدرن و گفتمان (Discourse) های برآمده از آن و حاکم بر آن را درهم شکند و از آن فراگذرد و سرانجام «سیاستی معنوی« یا «سیاست معنویت« را در مقام بدیلی برای سیاست سکولار غربی پیش نهد.

اگرچه فوکو ملحد و اعتقادی به خدا نداشت اما انقلاب اسلامی و معنویت آنرا تنها راهبرد مبارزه با گفتمان قدرت لیبرال دموکراسی ارزیابی می کرد.

فوکو در گفتگویی با خبرنگار روزنامه لیبراسیون در ایران در خصوص انقلاب اسلامی ایران می گوید:

"به طور قطع، در آنچه در ایران روی می دهد واقعیتی بسیار قابل ملاحظه وجود دارد. مردم با حکومتی سروکار داشتند که تا بُن دندان مسلح بود و ارتش بزرگی را در خدمت خود داشت که به گونه ای شگفت انگیز و غیرقابل تصور وفادار بود؛ مردم با پلیسی سروکار داشتند که گرچه یقیناً بسیار کارا نبود، اما خشونت و بی رحمی اش اغلب جای خالی زیرکی و ظرافت را پر می کرد؛ به علاوه، رژیمی که مستقیماً متکی به ایالات متحد بود؛ و سرانجام رژیمی که از پشتیبانی تمام جهان و کشورهای بزرگ و کوچک اطراف برخوردار بود. به یک معنا، این رژیم تمام برگهای برنده و البته نفت را در دست داشت که درآمدهایی را برای دولت تضمین می کرد و دولت می توانست به دل خواه از آن استفاده کند. با این حال، مردم قیام کردند؛ البته مردم در بافتی از بحران و مشکلات اقتصادی و غیره قیام کردند، اما مشکلات اقتصادی ایران در این دوران آن قدرها بزرگ نیست که مردم در دسته های صد هزار نفری و میلیونی به خیابان ها بریزند و در مقابل مسلسل ها سینه سپر کنند. در مورد این پدیده است که باید صحبت کرد."

وی همچنین در این گفتگو تأکید می کند:

"شاید در نهایت با در نظر گرفتن تمام مشکلات اقتصادی، هم چنان باید ببینیم که چرا مردم قیام کردند و گفتند: دیگر این وضع را نمی خواهیم. ایرانیان با قیامشان به خود گفتند و این شاید روح قیامشان باشد: ما به طور قطع باید این رژیم را تغییر دهیم از دست این آدم خلاص شویم، باید کارکنان فاسد را تغییر دهیم، ما باید همه چیز را در کشور، اعم از تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی و

سیاست خارجی تغییر دهیم. اما به ویژه باید خودمان را تغییر دهیم. باید شیوه بودن مان و رابطه مان با دیگران، با چیزها، با ادبیات، با خدا و غیره کاملاً تغییر ند و تنها در صورت این تغییر ریشه ای در تجربه ی مان است که انقلاب مان انقلابی واقعی خواهد بود.

من فکر می کنم که در همین جا است که اسلام ایفای نقش می کند. آیا این نقش همان جاذبه ای است که تکالیف و دستورهای اسلام دارد؟ شاید؛ اما به ویژه در رابطه با شکل زندگی چنین نقشی برایشان دارد، و مذهب برای آنان نوید و تضمین وسیله ای برای تغییر ریشه ای ذهنیت [سو بژکتیویته] شان است. تشیع دقیقاً شکلی از اسلام است که با تعالیم و محتوای باطنی خود میان اطاعت صرف بیرونی و زندگی عمیق معنوی تمایز قائل می شود؛ وقتی می گویم که آنان از طریق اسلام در جستجوی تغییر در ذهنیت خویشند، این گفته کاملاً سازگار است. با این واقعیت که روش سنتی اسلامی از پیش حضور داشته و به آنان هویت می داده است؛ در این شیوه که آنان مذهب اسلام را به منزله نیرویی انقلابی زیست می کنند، چیزی غیر از اراده به اطاعتی وفادارانه تر از قانون شرع وجود داشت، یعنی اراده به تغییر کل هستی شان یا بازگشت به تجربه ای معنوی که فکر می کنند در قلب اسلامی شیعه می یابند. همیشه از مارکس و افیون مردم نقل قول می آورند. [اما] جمله ای که درست پیش از آن جمله وجود دارد و هرگز نقل نمی شود، می گوید که مذهب روح یک جهان بی روح است. پس باید گفت که اسلام در آن سال 1978 افیون مردم نبوده است، دقیقاً از آن رو که روح یک جهان بی روح بوده است."

بر این اساس میشل فوکو هم به نقش مرجعیت و امام در پیروزی انقلاب اذعان می کند و هم به مذهب شیعه به عنوان مکتبی انقلابی و موتور محرکه انقلاب که مهم ترین اصول آن انتظار فرج و قیام در مقابل جباران است، باور دارد.